

An analysis of the Use of the Concept of Paradigm in Sociology

Mojtaba Jahangardi^{1*}

Abstract

This article investigates the use of the concept of paradigm in sociology. The article does not aim to criticize Kuhn's paradigm theory, but rather how the concept of paradigm is used in sociology. According to the research findings, the two characteristics that Kuhn considered for the concept of paradigm, namely relativism and incommensurability, are related to sociology of knowledge, which focuses on the "social determination of knowledge". In other words, from the perspective of sociology of knowledge, the concept of paradigm is relevant to sociology in terms of relativism and incommensurability, but it is irrelevant to sociology in terms of paradigm evolution. Therefore, its application is not only incorrect, but it also leads to reducing the critical insight of sociological researchers due to the creation of a paradigmatic-thinking atmosphere.

Keywords: Paradigm, Thomas Cohen, sociology, sociology of knowledge, discourse.

* PhD in Sociology, Tarbiat Modares University, Mjahangardi3@yahoo.com

Date received: 2022/11/03, Date of acceptance: 2023/01/30



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تحلیلی بر کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی^۱

مجتبی جهانگردی*

چکیده

موضوع مقاله حاضر بررسی و تحلیل چگونگی کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی است. بنابراین مقاله هدف خود را نه در نقد نظریه پارادایمی کوهن بلکه در نقد چگونگی کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی جستجو می‌کند. برای رسیدن به این هدف سعی شده است تا با استفاده از روش اسنادی و بهره‌گیری از منابع و پژوهش‌های معتبر، چند موضوع مورد بررسی قرار گیرد: اول؛ بیان طرحی کلی از نظریه انقلاب علمی تامس کوهن و جایگاه مفهوم پارادایم در این نظریه برای مقایسه آن با کاربردش در جامعه‌شناسی، دوم؛ بررسی مفهومی واژه پارادایم و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با سایر واژه‌های مصطلح در علوم اجتماعی، سوم؛ مشخص نمودن بعضی کاربردهای صورت گرفته از مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی و نقد آنها. مطابق یافته‌های پژوهش می‌توان گفت نه خود مفهوم پارادایم، بلکه دو ویژگی که کوهن برای آن قائل است، یعنی نسبی‌گرایی معرفتی و قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها با موضوع جامعه‌شناسی یعنی اجتماعی معرفت، دارای سنخیت هستند. به عبارتی از نظرگاه جامعه‌شناسی معرفت مفهوم پارادایم از حیث خصلت‌های نسبی‌گرایی و قیاس‌ناپذیری با جامعه‌شناسی دارای سنخیت است، اما از حیث ویژگی تحول پارادایمی، که مبتنی بر انقلاب علمی است، سنخیتی با جامعه‌شناسی ندارد و کاربرد آن نه تنها با مشکل روبرو است، بلکه به واسطه ایجاد ذهنیت پارادایم یافته به محدود شدن بینش انتقادی محققان جامعه‌شناسی منجر می‌گردد. بنابراین از دید پژوهش حاضر بهتر است در علوم مانند جامعه‌شناسی به جای مفهوم پارادایم از مفاهیم رایج این علوم استفاده نمود، مفاهیمی مانند «گفتمان».

* دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، Mjhangardi3@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: پارادایم، تامس کوهن، جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی معرفت، نسبی‌گرایی معرفتی، قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها، گفتمان.

۱. مقدمه و طرح مسأله

یکی از مهمترین و کلیدی‌ترین مفاهیم در فلسفه علم مفهوم پارادایم است، مفهومی که بیش از هر اندیشمندی با نام تامس ساموئل کوهن (Thomas Samuel Kuhn) فیلسوف و اندیشمند حوزه علم و کتاب مشهورش ساختار انقلاب‌های علمی، عجین شده است. این کتاب و مفهوم مناقشه برانگیزش پارادایم، بواسطه به چالش کشیدن تسلط تعقل‌گرایی منطقی بر ساحت علم (Hoyningen-huene, 2005) تأثیری چشم‌گیر و دگرگون‌ساز در حوزه‌های مطالعاتی مختلف و متفاوت از علوم طبیعی تا علوم انسانی به جای گذاشته است. چنانکه به اعتقاد برخی تامس کوهن اثرگذارترین مورخ و فیلسوف علم در قرن بیستم است (Grandy, 2006: 419). تأثیرگذاری کوهن و نظراتش، به زعم برخی از صاحب‌نظران، در بیرون از حوزه تخصصی فلسفه علم، از جمله در عرصه مطالعات جامعه‌شناختی، بسیار بیشتر از خود فلسفه علم بوده است. چنانکه از زمانی که تامس کوهن این سؤال را طرح کرد که انقلاب علمی چه زمانی در علم رخ می‌دهد؟ - و خود پاسخ داد که این انقلاب زمانی اتفاق می‌افتد که پارادایم تغییر کند- آن وقت توجه به پارادایم روز به روز آگاهانه‌تر و جهانی‌تر شد (ملکیان، ۱۳۹۳). واژه پارادایم از زمان ظهورش تاکنون در میان اندیشمندان و نوشته‌های علمی و تحقیقی به صورت گسترده‌ای استفاده شده است و اصل کاربرد آن را [چه به صورت صحیح و چه ناصحیح] جامعه علمی پذیرفته است (علی‌پور و حسنی، ۱۳۸۹). با این حال ابهام معنایی این واژه، بدفهمی‌ها، تفسیرها و کارکردهای سلیقه‌ای بسیاری را به دنبال داشته است (ایزدی و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۹). انگیزه اصلی از نگارش این مقاله نیز بررسی یکی از این تفسیرها و بدفهمی‌ها در مطالعات جامعه‌شناسی است.

از آنجا که این مفهوم فلسفی و بخصوص برای علوم طبیعی به کار گرفته شده بود، به نظر می‌آمد که در مطالعات جامعه‌شناختی جایگاهی حاشیه‌ای را داشته باشد، اما با این وصف مفهوم پارادایم بیشتر از همه نظر جامعه‌شناسان را به خود جلب کرد و فریدریکس (Robert W. Friedrichs) با انتشار کتاب جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی (A Sociology of Sociology) نخستین کتاب مهم را بر پایه چشم‌انداز مورد نظر کوهن و واژه پارادایم ارائه کرد. از آن پس رشته به هم پیوسته‌ای از آثار جامعه‌شناختی بر مبنای این چشم‌انداز به چاپ رسید (ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۳۰).

تحلیلی بر کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی (مجتبی جهانگردی) ۸۱

بنابراین می‌توان گفت مفهوم پارادایم دارای نقشی محوری در مطالعات جامعه‌شناختی از زمان خلق این واژه بوده است. حتی برخی با در نظر گرفتن مقتضیات علوم اجتماعی و رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی به تعریف پارادایم پرداختند: "پارادایم‌ها سنت‌هایی هستند که از طریق تنوع روش‌های درک واقعیت و باورهای مرتبط درباره چستی دانش و چگونگی ایجاد آن ایجاد می‌شوند" (Gallifa, 2018:9).

کاربرد مفهوم پارادایم در حوزه علوم اجتماعی و به طور خاص جامعه‌شناسی، علی‌رغم این است که بعضی، از جمله خود کوهن به کاربرد این واژه و ایده پشت آن در این علوم چندین خوشبین نیستند. چنانکه کوهن معتقد است با توجه به ویژگی علوم اجتماعی به کار بردن واژه پارادایم در علوم اجتماعی صحیح نیست و اصولاً به وسیله این واژه می‌توان علوم اجتماعی را از علوم طبیعی تشخیص داد (کنوبلاوخ، ۱۳۹۱: ۳۵۹). علاوه بر کوهن محققان دیگری نیز استفاده از مفهوم پارادایم در علوم اجتماعی را همراه با بیچیدگی، مشکل و ایراد دانسته‌اند از جمله دلایل این محققان؛ تضاد و تقابل رویکردهای علوم اجتماعی با یکدیگر و نگاه متفاوت دانشمندان آن به موضوعات است (Romero Marques and et al, 2019)، برخی نیز معتقدند ذهنیت‌های پارادایم یافته موجب ایجاد قالب‌ها و جایگزین‌های نظری گشته و بینش انتقادی در علوم اجتماعی را محدود می‌کنند. چرا که ذهنیت‌های پارادایم یافته برای رشته‌هایی مناسب است که مطابق نظر کوهن دستاوردهای علمی مشخص دارند (Walker, 2010:433). چنانکه پارادایم‌های توصیف شده در علوم اجتماعی (از مارکسیسم تا کارکردگرایی، از تکامل‌گرایی تا اگزستانسالیسم و اومانیزم و غیره) همگی نه بر اساس ساخت علم بلکه بواسطه تضادهای انسانی تأثیرگذار بر ارزش‌ها شکل گرفته‌اند-رویدادهایی مانند جنگ جهانی، جنگ سرد، نژادپرستی، برده‌داری، جنایات علیه بشریت، ناعدالتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و مشکلات و آسیب‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی. همین بیچیدگی و مبتلا به بودن به شرایط و اوضاع اجتماعی سیاسی در علوم اجتماعی خود موجب عدم شکل‌گیری یک میدان دقیق علمی با اصول و شرایط استاندارد مانند علوم طبیعی است که بر اساس آن یک پارادایم شکل گیرد (Romero Marques and et al, 2019:69-71).

برخلاف این دیدگاه‌ها، جامعه‌شناسی بطور خاص از رشته‌های علمی‌ای بوده است که بیشترین بهره‌گیری را از این اصطلاح داشته و اتفاقاً در بین اندیشمندان آن در نحوه بکارگیری و نوع تعریف آن اتفاق نظر وجود نداشته است (آزادارمکی، ۱۳۷۲: ۲۹). مسأله در اینجا است که علی‌رغم تمام تلاش‌هایی که برای تعیین وضعیت معرفتی علم جامعه‌شناسی صورت گرفته، اما

نتایج این کوشش‌ها به یک فرجام و چارچوب مشخص و مشابه منتهی نشده است. حاصل کار نشان‌دهنده تفسیرهای متفاوت از واژه پارادایم در معنای کوهنی در علم جامعه‌شناسی و بواسطه آن تقسیم‌بندی‌های مختلف و دارای شقوق کم و زیاد (از یک تا هشت پارادایم) در آن شده است (طالبان، ۱۳۹۲: ۳۲).

در متن حاضر سعی داریم تا همین مسأله و کشاکش آرا در بکارگیری مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی را بررسی کنیم. به عبارتی به دنبال این هستیم که؛ چه نسبتی بین مفهوم پارادایم و ویژگی‌های آن (در معنای مورد نظر کوهن) با کاربرد آن در جامعه‌شناسی به عنوان یک علم وابسته به متن اجتماعی وجود دارد. مسأله پژوهش حاضر از نوع نظری^۱ (Theoretical Problem) و از ناسازگاری^۲ بین تئوری با واقعیت جاری در علم جامعه‌شناسی حاصل شده است. مدعای اصلی مقاله، از منظر جامعه‌شناسی معرفت، عدم سنخیت مفهوم پارادایم (در معنای مورد نظر کوهن) با علم جامعه‌شناسی است. بنابراین مقاله هدف خود را نه در نقد نظریه پارادایمی کوهن بلکه در نقد چگونگی کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی جستجو می‌کند. به منظور رسیدن به هدف در ابتدا به بررسی مفهوم پارادایم و نظریه کوهن می‌پردازیم و سپس به نقد امکان، چگونگی کاربرد و جایگاه واژه پارادایم در جامعه‌شناسی خواهیم پرداخت.

۲. پارادایم و نظریه پارادایمی تامس کوهن

فقدان تعاریف قطعی و اجماعی از مفاهیم و اصطلاحات، از مشکلات مباحث علوم انسانی است (بشler، ۱۳۷۰). این در حالی است که پایه اصلی تمامی نظریه‌های ارائه شده در علوم اجتماعی مفاهیم هستند. مفهوم پارادایم نیز به واسطه گستردگی استفاده توسط دانشمندان حوزه‌های متنوع و متفاوت علم، از علوم طبیعی تا علوم اجتماعی و تفسیری، که از حیث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی دارای تفاوت‌های بنیادین هستند، از جمله مفاهیمی است که فهم درست آن می‌تواند هم درک درستی از نظریه انقلاب علمی کوهن به دنبال داشته باشد، هم کاربرد صحیح و متناسبی در سایر علوم و هم همانندی‌ها و تمایزاتش با سایر مفاهیم مشابه مشخص گردد.^۳

برخی محققین معتقدند: "اگر مفهوم اصلی پارادایم کوهن به تفصیل تعریف شود، افکار او در مورد توسعه علمی و انقلاب علمی بهتر قابل درک است (Firinci Orman, 2016: 51). در هر حال باید اذعان کرد که مفهوم پارادایم احتمالاً یکی از بحث برانگیزترین اصطلاحات تحقیقی است (Ritzer, 2007: 3355) که در عرصه علم بیان شده است. علت این موضوع تعاریف و

تحلیلی بر کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی (مجتبی جهانگردی) ۸۳

کاربردهای مختلف از این مفهوم است. برخی پارادایم را در معنای کهن الگو به کار می‌برند؛ چنانکه رومان (۱۹۹۹) پارادایم را اینگونه تعریف می‌کند: «الگو یا نمونه‌ای آرمانی یا کهن الگویی که الگویی را برای تقلید ارائه می‌دهد» (Firinci Orman, 2016: 51). در فرهنگ علوم اجتماعی و در یک تعریف اجمالی، پارادایم به عنوان «یک تصویر بنیادی و اساسی از موضوع علم» تعریف شده است (آزادارمکی، ۱۳۷۲: ۳۰ به نقل از Friedrichs, 1970). اما ۸ تعاریف، ویژگی‌ها و کاربردهای پارادایم به سادگی این تعاریف نیست و مناقشات زیادی را در پی داشته است. چنانکه برخی با در نظر گرفتن دیدگاه کوهن معتقدند پارادایم‌ها: «دستاوردهای علمی شناخته شده جهانی هستند که برای مدت زمانی مدل مشکلات و راه‌حل‌ها را ارائه می‌دهند» (Larrauri 2020: 2). برخلاف این رویه برخی دیگر مانند هالون (۲۰۰۴) در نظریه مدلسازی در آموزش علوم، علی‌رغم پذیرش مفهوم «پارادایم»، آن را در معنایی به شدت متفاوت از کوهن به کار می‌گیرند. چنانکه در قیاس این دو ایده از پارادایم می‌توان گفت؛ ۱) در جایی که پارادایم‌های کوهن عمومی هستند و نمونه‌هایی از عملکرد جمعی، پارادایم‌های هالون روش‌های خصوصی و فردی تفکر هستند؛ ۲) جایی که کوهن از تغییر پارادایم به عنوان یک تجربه تحول انقلابی و تغییر دهنده بینش صحبت می‌کند، هالون از یک تحول تدریجی از یک روش تفکر به روش دیگر و یک تغییر آسان به عقب و جلو بین پارادایم‌ها می‌نویسد؛ ۳) درحالی که پارادایم‌های کوهن محصور و غیرقابل قیاس هستند و هیچ استاندارد عینی وجود ندارد که بتوان به وسیله آن یک پارادایم را برتر از دیگری نشان داد، اما هالون از «تداوم» به عنوان استاندارد برای انتخاب پارادایم استفاده می‌کند (Wendel, 2008).

برای درک بهتری از مفهوم پارادایم بهترین شیوه بررسی اهداف خلق و ویژگی‌های این مفهوم است. چنانکه از نظر دشیپنده (۱۹۸۳) پارادایم در تحقق چندین هدف به محقق کمک می‌کند: اول، درخصوص چالش‌های هر رشته محققان را راهنمایی می‌کند؛ دوم، امکان توسعه مدل‌ها و نظریه‌هایی را فراهم می‌کند که محققان را قادر به حل این چالش‌ها می‌سازد؛ سوم، معیارها ابزارهای تحقیق را تعیین می‌کند - به عنوان مثال، روش‌شناسی، نوع ابزار و شیوه جمع‌آوری داده‌ها که امکان حل چالش‌ها را فراهم می‌کند؛ چهارم، اصول، رویه‌ها و روش‌هایی را ارائه می‌کند که باید در صورت بروز مجدد چالش‌ها مشابه در نظر گرفته شوند (Deshpande, 1983).

بسیاری معتقدند که کوهن تعاریف و تعابیر متفاوتی از واژه پارادایم داشته است. چنانکه مارگارت مسترمن (Margaret Masterman) معتقد است که کوهن حدود ۲۱ تعریف متفاوت از

پارادایم در سراسر کتابش ساختار انقلاب‌های علمی ارائه کرده است (Masterman, 1970). کوهن در پاسخ بیان داشت که او بیش از دو تعریف در مورد «پارادایم» ارائه نداده است. در یک تعریف نهایی، که ترکیبی از ویژگی‌هایی است که کوهن برای پارادایم در نظر گرفته است، می‌توان گفت؛ پارادایم چیزی است که اعضای یک جامعه علمی با هم و یا هر کدام به تنهایی در ایجاد آن سهیم هستند. یعنی مجموعه‌ای از مفروضات، مفاهیم، ارزش‌ها و تجربیات که روشی را برای مشاهده واقعیت جامعه‌ای که در آن سهیم هستند ارائه می‌کند. بدینگونه پارادایم اصطلاح فراگیری است که چارچوبی را تعیین می‌کند که دانشمندان یک جامعه علمی برای حل مسائل علمی در آن محدوده به استدلال می‌پردازند و از این طریق پارادایم الگوهایی از آن علم به وجود می‌آورد که می‌تواند الگوی پژوهش‌های بعدی باشد. تمام رخدادهای تاریخ علم به ظهور و افول پارادایم‌ها مربوط است (کوهن، ۱۳۸۹: ۲۱۶-۲۱۴). با توجه به تعریف فوق و براساس نظریات کهن، می‌توان گفت، کوهن سه پیش فرض را برای تئوری تحول علمی خود در نظر می‌گیرد:

۱. اعتقاد به رابطه بین پارادایم و علم (فطورچی، ۱۳۸۰). زیرا این پارادایم است که به دانشمندان می‌گوید چه چیزی مسأله است و پاسخ این مسأله در قالب کدام مفاهیم و اصطلاحات می‌بایست شکل گیرد و با کدام مکتب یا رویکرد نظری تبیین گردد (مقدم‌حیدری، ۱۳۸۵: ۴۱).

۲. اعتقاد به پیشرفت علوم براساس انقلاب و نه انباشت. از نظر کوهن انباشتگی و تراکم اطلاعات برای هر علمی لازم است ولی شرط کافی نیست. از این رو کوهن نظریه خود را «انقلاب علمی» در برابر «انباشتگی علمی» نامیده است (صمدی و همتی مقدم، ۱۳۸۳). به عبارتی در حالی که نسخه‌هایی مانند ویگ (Whig) برای علم به پیشرفت مداوم و تجمعی اشاره دارد، کوهن ناپیوستگی‌هایی را دید - مجموعه‌ای متناوب فازهای عادی و انقلابی دوره‌های رشد. این مراحل انقلابی - به عنوان مثال، انتقال از مکانیک نیوتنی به فیزیک کوانتومی - پیشرفت و پایه‌ای برای موفقیت در آینده است (Swerdlow, 2004: 64).

۳. پیش فرض سوم، مربوط به تفاوت علوم با یکدیگر است. او پارادایم را وسیله متفاوت شدن علوم از یکدیگر می‌داند (صمدی و همتی مقدم، ۱۳۸۳).

بر اساس همین پیش فرض‌ها کوهن تصویری از پیشرفت علوم ارائه می‌کند که به شکل نمودار زیر می‌باشد:

پیش علم -- علم متعارف (عادی) -- بحران -- انقلاب -- علم عادی جدید --
بحران جدید --

اما ویژگی مهم دیگری که کهن برای پارادایم‌ها در نظر می‌گیرد این است که؛ پارادایم‌ها با یکدیگر ناسازگارند و جای همدیگر را می‌گیرند. به عبارتی تغییر از پارادایمی به پارادایم دیگر گسسته و غیرانباشتی است و انباشت علمی تنها در درون پارادایم صورت می‌گیرد. این دیدگاه کوهن درباره گسستگی و ناسازگاری پارادایم‌ها با یکدیگر آشکارا وی را از دیدگاه پوزیتیویستی درباره تحولات علمی انباشتی دور می‌سازد. در دیدگاه کوهن پارادایم‌ها افزون بر ناسازگاری با یکدیگر، قیاس‌ناپذیر^۵ نیز هستند؛ یعنی نمی‌توانیم آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم یا با معیار و ضابطه‌ای خشتی و بی‌طرف بسنجیم (Siegel, 1987: 52). قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها یعنی اینکه وقتی قرار است در مورد یک پارادایم قضاوت شود و آن پارادایم با سایر پارادایم‌ها مقایسه شود، این موضوع خود یعنی اینکه ما ناخودآگاه در داخل یک پارادایم قرار می‌گیریم و براساس معیارهای آن پارادایم به قضاوت می‌پردازیم، مگر اینکه یک فرآیند داشته باشیم که این امکان‌ناپذیر است (Klee, 1997: 143). دلیل کوهن برای قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های رقیب این است که آنها افزون بر نظریه‌ها شامل معیارهای ارزیابی هم هستند. بنابراین، نمی‌توانیم پارادایم‌ها را با معیارهای بی‌طرف ارزیابی کنیم؛ زیرا هر پارادایمی دارای معیارهای مختص به خود است و به همین سبب بحث بی‌طرفانه و خشتی درباره پارادایم‌های رقیب امکان‌پذیر نیست (Siegel, 1978: 54). نکته دیگر در مورد قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها این است که کوهن شواهد تاریخی متعددی می‌آورد تا نشان دهد که مشاهدات تابع جهان‌های فکری دانشمندان است و با تغییر آنها، دستخوش دگرگونی می‌شوند. تغییر نگرش دانشمندان نیز تابع دگرگونی پارادایم‌ها و وقوع انقلاب‌ها است. دگرگونی پارادایم‌ها نه فقط نگرش دانشمندان به جهان بلکه خود جهان را متحول می‌سازند (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۰۸-۲۰۷).

یکی از پیامدهای مهم قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها این است که سبب نسبی شدن معرفت علمی می‌شود؛ زیرا طبق این تصویر، داوری‌ها درباره شایستگی عملی و نظری بر پایه معیارهای ارزیابی قیاس‌ناپذیری صورت می‌گیرد که پارادایم‌های رقیب عرضه می‌کنند (صمدی و همتی مقدم، ۱۳۸۳). این دو موضوع یعنی قیاس‌ناپذیری و پیامدش نسبی‌گرایی خواسته یا ناخواسته مفهوم پارادایم را بواسطه نقش متن و شرایط در آن بسیار به حوز علوم اجتماعی، و به طور خاص جامعه‌شناسی، نزدیک می‌کند. نکته‌ای که در این میان مغفول ماند این بود که آیا

بنیان‌های هستی‌شناسانه مفهوم پارادایم، که بر مبنای شیوه تحول علوم طبیعی بنا شده‌اند، اجازه کاربرد این مفهوم در سایر علوم را خواهند داد.

۳. جایگاه مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی

از زمان خلق نظریه انقلاب علمی کوهن، این نظریه و بخصوص مفهوم پارادایم بسیار مورد استقبال محققان و متفکران علوم انسانی و از جمله جامعه‌شناسی قرار گرفته است، چنانکه براساس نظریه پارادایمی کوهن، بعضی از اندیشمندان جامعه‌شناسی نیز سعی کردند تا این حوزه مطالعاتی را نیز یک علم چندپارادایمی نشان دهند. در اولین کاربرد رابرت فردریکس (۱۹۷۰) جامعه‌شناسی را بر اساس موضوع به دو پارادایم متفاوت نظام (System) (که تاکید بر توافق و یکپارچگی اجتماعی دارد) و تضاد (Conflict) (که بر تضاد اجتماعی و از هم گسیختگی اجتماعی تاکید دارد) تقسیم‌بندی کرد و بقیه چشم‌اندازهای جامعه‌شناسی را زیر مجموعه این دو نحله دانست. او همچنین جامعه‌شناسان را نیز بر اساس افکارشان، که به همین دو شاخه قبلی برمی‌گشت، به "پارادایم پیامبرانه (Prophetic paradigm)" طرفداران تضاد و دگرگونی اجتماعی) و "پارادایم کاهنانه (Priestly paradigm)" طرفداران نظم و یکپارچگی اجتماعی) تقسیم‌بندی کرد (ریتزر، ۱۳۸۵: ۶۳۳).

اندیشمندان دیگری همچون اندرو افرت (۱۹۷۲) با تقسیم جامعه‌شناسی به پارادایم‌های مارکسیستی، فرویدی، دورکیمی، وبری، پدیدارشناختی، روش‌شناختی مردم‌نگارانه، کنش متقابل نمادین و نظریه تبادل؛ آیزنشتاد و کورلارو (۱۹۷۶) با تقسیم جامعه‌شناسی به پارادایم‌های نظام بسته، گسسته و باز (open system, discrete system, closed system)؛ ریتزر (۱۹۷۵) با تقسیم جامعه‌شناسی به سه پارادایم واقعیت اجتماعی (Social-Facts Paradigm)، تعریف اجتماعی (Social-Definition Paradigm) و رفتار اجتماعی (Social-Behavior Paradigm) (ریتزر ۱۳۸۵: ۶۳۴-۶۳۳)، بورل و مرگان (۱۹۷۹) با تقسیم جامعه‌شناسی به چهار پارادایم کارکردگرایی (Functionalism)، تفسیرگرایی (Interpretivism)، انسان‌گرایی رادیکال (The Radical Humanism) و ساختارگرایی رادیکال (The Radical Structuralist) (Burrell and Morgan, 2019: 21-35) و در جدیدترین تقسیم‌بندی گالیفا (۲۰۱۸) با تقسیم علوم اجتماعی به چهار پارادایم تجربه‌گرایی منطقی (Logical Empiricism)، ساخت‌گرایی (Constructivism)، مفهوم‌گرایی (یا علم تولیدی در سنت ارسطویی) (Conceptualism Or Productive Science in the Aristotelian tradition) و پدیدارشناسی (Phenomenology) (Gallifa, 2018: 12)؛

تحلیلی بر کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی (مجتبی جهانگردی) ۸۷

جامعه‌شناسی را یک علم چند پارادایمی معرفی کرده‌اند. جدول (۱) برخی از مهمترین پارادایم‌های لحاظ شده برای جامعه‌شناسی را ارائه می‌کند.

جدول (۱) دوازده مجموعه از پارادایم‌های جامعه‌شناسی

کارول (۱۹۷۲) تحلیل واریانس	داگلاس (۱۹۷۱) فرضیه ای - آماری	فردریکس (۱۹۷۲) کاهنانه/پیامبرانه
لهن و یانگ (۱۹۷۴) (ستیز یا تضاد)/توافق	والش (۱۹۷۹) پوزیتویستی/پدیدارشناختی	وستوس (۱۹۷۶) طبقه/سازمان
کولیک (۱۹۷۲) کارکردگرایی ساختی/ تعامل گرایی محیطی/ عملیاتی گرایی	ریتزر (۱۹۷۵) واقعیت اجتماعی/تعریف اجتماعی / رفتار اجتماعی	شرمن (۱۹۷۴) قانونی/تفسیری/انتقادی
افرات (۱۹۷۲) مارکسیسم/مکتب فرهنگی/دورکیمی/ وبری/پارسونزی/سایبرنتیک/ مبادله/منفعت گرایی/فرویدیسم/ تعامل گرایی نمادین/ پدیدارشناسی/اتنومتودولوژی	باتامور (۱۹۷۵) کارکردگرایی ساختاری/ ساختارگرایی/ پدیدارشناسی	دنیسوف، کالاهان و لويس (۱۹۷۴) جامعه‌شناسی خرد/تطورگرایی/ کارکردگرایی/تضادگرایی/ اراده گرایی

طالبان، ۱۳۹۲: ۳۲ به نقل از آگبرگ و هیل، ۱۹۷۹: ۹۳۰

نکته‌ای که تحقیق حاضر بر آن تأکید دارد نقد همین گونه تقسیم‌بندی‌ها و تصور جامعه‌شناسی به عنوان یک علم چندپارادایمی است که در بخش بعد این نقد بیان شده است.

۴. امکان کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی

انتقادات بسیاری به نظریه تحول علمی کوهن شده است، اما آنچه از منظر مقاله حاضر اهمیت دارد، تعمیم و نفوذ این نظریه و مفهوم مهم آن پارادایم به نظریه جامعه‌شناسی است. کوهن خود در مورد کاربرد مفهوم پارادایم در علوم اجتماعی معتقد بود که: «[...] این پرسش بی‌پاسخ می‌ماند که اصلاً کدام یک از بخش‌های علوم اجتماعی به چنین پارادایم‌هایی دست یافته‌اند. تاریخ حکایت از آن دارد که راه دستیابی به اجماع پژوهشی منسجم [در علوم] مانند جامعه‌شناسی [بسیار ناهموار است (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۰۰)]. همچنین کوهن در مقدمه کتابش و در

ضمن بیان مراحل نگارش کتاب، به حضورش در مرکز مطالعات پیشرفته در علوم رفتاری اشاره می‌کند. کوهن می‌گوید که حضور در بین دانشمندان علوم اجتماعی برای او مسائل غیرمترقبه‌ای را درباره تمایزهای بین جامعه علمی دانشمندان علوم طبیعی و جامعه علمی دانشمندان علوم اجتماعی پیش آورد. او می‌گوید از جمله مسائلی که توجه او را جلب کرد، شمار و دامنه عدم توافق‌های دانشمندان علوم اجتماعی درباره ماهیت مسائل و روش‌های مشروع علمی بود. او می‌گوید که متوجه شده است که پراتیک (Practice) علوم طبیعی مانند فیزیک، ستاره‌شناسی، زیست‌شناسی، شیمی و غیره به طور متعارف چنان نیست که بحث و تخالف در مورد مسائل بنیادین را چنانکه در علوم اجتماعی (از قبیل جامعه‌شناسی و روان‌شناسی) معمول است، برانگیزاند. او معتقد است تلاش برای شناخت اهمیت تمایز بین علوم طبیعی و اجتماعی بود که او را به مفهوم پارادایم کشاند (کوهن، ۱۳۸۷). به عبارت دیگر از نظر کوهن وجود همین تخالف کمتر در علوم طبیعی نسبت به علوم اجتماعی بود که او را به مفهوم پارادایم کشاند، زیرا به واسطه پارادایم است که در علوم طبیعی توافقی در بین دانشمندان یک عصر اتفاق می‌افتد. همین طرز تفکر است که موجب می‌گردد که کوهن در کار خود اساساً بر علوم طبیعی تکیه کند و به ندرت به علوم اجتماعی و انسانی پردازد، زیرا به گفته خود او، این علوم، به دلیل ماهیت ناپایدارشان، نمی‌توانند مجموعه‌هایی از دانش را از طریق پارادایم‌ها توسعه داده و امکان پاسخگویی به خیلی از سوالات یک علم را فراهم کنند (Romero Marques and et al, 2019, 66).

در تأیید دیدگاه کوهن مبنی بر عدم امکان استفاده از مفهوم پارادایم در علوم اجتماعی، پژوهش حاضر نیز از منظر جامعه‌شناسی معرفت و بر اساس دلالت‌های هستی‌شناسانه کاربرد نظریه تحول پارادایمی کوهن در جامعه‌شناسی را با ایرادات اساسی و هستی‌شناسانه مواجه می‌داند. چنانکه می‌توان گفت تعمیم نظریه پارادایمی کوهن و مفهوم مهم پارادایم به جامعه‌شناسی تنها می‌تواند از نگاه جامعه‌شناسی معرفت و در دو جنبه قیاس‌ناپذیری و نسبی‌گرایی معرفتی اعتبار داشته باشد و در سایر موارد، با توجه به نکات که ذکر خواهند شد، کار ناصوابی است. این نکات عبارتند از:

الف) تفاوت موضوع در علوم طبیعی با علوم اجتماعی: موضوعات مورد بررسی در علوم طبیعی از ابعاد مختلف با علوم اجتماعی دارای تفاوت است، که همین تفاوت خود مانع از ایجاد پارادایم در معنای مورد نظر کوهن در جامعه‌شناسی است. به عبارتی در سنت کوهنی به منظور ایجاد پارادایم می‌بایست؛ برخی نمونه‌های پذیرفته شده کاوش‌های واقعی علمی، الگوهای یکسانی در اختیار قرار دهد که با قوانین، رویکردهای نظری و ابزارهای اندازه‌گیری

یکسان، سنت‌های علمی منسجمی ایجاد گردد (کوهن، ۱۳۸۹: ۴۰). موضوعاتی نیز که کهن در کار خود از آنها برای نشان دادن ایجاد تحول علمی و جایگزینی یک پارادایم به جاری پارادایم دیگر نام می‌برد نیز به خوبی گویای این هستن که کوهن در کارش متمرکز به علوم طبیعی است (کوهن، ۱۳۸۹: ۶۷-۳۹). بنابراین موضوعات مطالعه علوم فیزیکی بسیار ثابت، پایدارتر و قابل پیش‌بینی‌تر از موضوعات علوم اجتماعی هستند. علوم اجتماعی بر اساس شرایط، تعاملات، علایق و فرآیندهای مختلف در جامعه، انسان و رفتار دائماً در حال تغییر او را مطالعه می‌کند. تغییراتی که رفتار انسان و جامعه را مشخص می‌کند، که اهداف مطالعه علوم اجتماعی را تشکیل می‌دهد، نسبت به تغییرات در علوم سخت، چشمگیرتر و کمتر قابل پیش‌بینی است (Thomas and Suleiman, 2019, 90). از نظر پژوهش حاضر موضوعات مورد بررسی در جامعه‌شناسی به لحاظ داشتن تفاوت‌هایی که با موضوعات علوم طبیعی دارند امکان ایجاد این الگوی یکسان را در شاخه‌های مختلف جامعه‌شناسی فراهم نمی‌کند. این تفاوت‌ها عبارتند از:

- (۱). نظام تئوریک فراگیر در تحلیل موضوع: نظام تئوریک در علوم طبیعی دارای ابعاد فراگیری است که مدعی آن است که می‌تواند کلیه‌ی موضوعات مورد بررسی را به کمک قوانینی خاص، تحت نظامی منطقی درآورد. نظامی که به نظر نمی‌رسد در علوم اجتماعی امکان ایجاد داشته باشد. چرا که رویدادهای اجتماعی اغلب دارای ویژگی تاریخی و فرهنگی هستند و وابسته به متن و همچنین ممکن است زنجیره بی‌پایانی از علیت‌های اجتماعی بر آنها حاکم باشد که در آن کنشگران بعضاً خلاقیتها و نوآوری‌هایی از خود بروز می‌دهند که به کل پیشینی‌ها را باطل کرده و رویدادها را به سمت و سوی دیگری می‌کشد؛ (۲). آزمون‌پذیری تجربی موضوع: پژوهش در علوم طبیعی معمولاً اینگونه است که فرضیه‌های مطرح و اغلب در شرایط آزمایشگاهی آزمون تجربی گذاشته می‌شوند، اگر آن فرضیات توانستند از پس آزمون‌های تجربی برآیند به عنوان معرفت علمی مطرح می‌شوند. اما در بررسی موضوعات علوم اجتماعی ایجاد شرایط آزمایشگاهی و استاندارد برای رسیدن به نتایج مشابه بسیار دشوار است؛ (۳). تفسیر به‌جای تبیین: در علوم طبیعی تسلط با رویکردهای تبیینی و کشف مکانیسم‌های علی است، اما در علوم اجتماعی، تفسیر، بخصوص در دهه‌های اخیر و با رواج روش‌های کیفی، جایگاه ویژه‌ای را پیدا کرده است؛ (۴). تلقی پیشینی، تلقی پسینی از موضوع: یکی از تفاوت‌های علوم طبیعی و اجتماعی در آن است که در علوم اجتماعی روشی که برای بررسی افراد به کار گرفته می‌شود، مبتنی بر تلقی پیشینی از انسان است و این تلقی پیشینی مبتنی بر پیش‌زمینه‌های ذهنی نظریه پرداز اجتماعی است. به عبارت دیگر در نظریه‌پردازی اجتماعی،

محقق با داشتن پیش فرض‌هایی درباره انسانها به درون زندگی اجتماعی وارد می‌شود و اعمال و رفتار آدمیان را مورد بررسی علمی قرار می‌دهد اما در علوم طبیعی تلقی پسینی از اشیاء و جهان طبیعی وجود دارد (حداقل در استقراء‌گرایی سطحی)، محقق از هیچ نوع پیش برداشتی را در ذهن نمی‌پرورد و تنها پس از برخورد و لمس و ارتباط نزدیک با رویدادها، یا اشیاء و اجسام آنها را درک کرده و شناختی از آنها بدست می‌آورد؛ (۵). تمرکز بر اعمال قصدی در علوم اجتماعی: عمل اجتماعی یک عمل معنی‌دار و با اندیشه است که زبان نقش مهم در آن دارد. معنای کنش اجتماعی در گرو فهمیدن آن است و فهمیدن کنش خود در گرو تبعیت از قواعدی است که زندگی اجتماعی بر آنها پایه‌گذاری شده است. این قواعد همواره به خوبی فهمیده نمی‌شوند بلکه باید با آنها زندگی کرد تا آنها را درک کرد. این قواعد از طریق زبان و عمل اجتماعی به نسل‌های بعدی منتقل می‌گردند. این درحالی است که در برابر عمل معنی‌دار اجتماعی انسانها، پدیدارهای طبیعی بی‌معنی هستند؛ (۶). موضوعات مبتنی بر قواعد در برابر موضوعات مبتنی قوانین: علوم اجتماعی با تفهم اعمال بشری سروکار دارد و این تفهم از طریق درک قواعدی که زندگی اجتماعی بر پایه آنها استوار شده و روابط متقابل آدمیان با یکدیگر شکل می‌گیرد و خاصیت اعتباری و قراردادی دارند و ذاتا فرهنگی و تاریخی هستند. اما در علوم طبیعی ما با قوانین روبرو هستیم. قوانین در علوم طبیعی حکایت از وجود یک سری روابط پایدار میان اجسام و اشیاء دارد که به لحاظ عدم درک خود آن اشیاء از این روابط، ثابت، همیشگی و تغییر ناپذیرند؛ (۷) تفاوت در قابلیت پیشبینی آینده موضوع: در علوم اجتماعی پیشبینی انجام می‌گیرد، اما پیشبینی‌های علوم اجتماعی نه دقیق و نه قابل اعتماد است. چرا که اولاً کنشگر اجتماعی از حداقلی از مقاومت در برابر قواعد برخوردار است و در شرایط مشابه ممکن است به گونه متفاوتی عمل کند و دوماً قواعد اجتماعی که کنشگران در زمینه و چهارچوب آنها دست به کنش می‌زنند، خود ممکن است تابع تحولات دیگری باشند. همین امر کار پیش‌بینی‌پذیری علوم اجتماعی را با مشکل مواجه می‌سازد. اما در علوم طبیعی اشیاء در برابر قوانینی که در روابط میان آنها حاکم است، مقاومتی نشان نمی‌دهند، یا مقاومت آنها بر راحتی در چهارچوب همان قوانین قابل پیشبینی و اندازه‌گیری است؛ (۸) تفکر استعلایی و بازاندیشی مداوم: در حوزه علوم طبیعی ما با قوانین سرو کار داریم که نشان‌دهنده روابط پایدار اشیاء و رویدادها با یکدیگر است. اما در حوزه علوم اجتماعی ما با قواعد سرو کار داریم که نشان‌دهنده روابط موقتی، تاریخی و فرهنگی میان افراد در درون آن جامعه است و بر حسب دوره‌های مختلف تاریخی ممکن است این قواعد تحول یابد. بدین جهت نظریه‌پردازی در حوزه علوم

تحلیلی بر کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی (مجتبی جهانگردی) ۹۱

اجتماعی نیازمند تفکر استعلایی درباره واقعیت‌های اجتماعی و سپس بازاندیشی مداوم درباره آن می‌باشد تا هر چه بیشتر نظریه را با تحولات اجتماعی روز همراه سازد (لیتل، ۱۳۷۳؛ سروش، ۱۳۷۶؛ پالمر، ۱۳۷۷ به نقل از <http://kordestanunl.blogfa.com/post/54>).

براساس آنچه ذکر شد نوع موضوع در علوم اجتماعی با علوم طبیعی دارای تفاوت بسیار است و بنابراین قوانین، نظریه‌ها و ابزارهای بررسی موضوع نیز متفاوت و این موضوع خود از ایجاد یک میدان نظری و روش مشترک در بین علمای جامعه‌شناسی به منظور ایجاد یک پارادایم واحد جلوگیری می‌کند.

ب) امکان انتخاب رویکرد و روش در جامعه‌شناسی در مقابل چارچوب استاندارد رویکرد و روش در علوم طبیعی: مطابق نظریه کوهن در علوم طبیعی تکامل و پیشرفت مبتنی بر اصول استاندارد و از پیش مشخص است، در حالی که در جامعه‌شناسی تکامل مبتنی بر امکان انتخاب رویکرد و روش است. به عبارت دیگر و همچنانکه ذکر شد پارادایم در علوم طبیعی چارچوبی را تعیین می‌کند که دانشمندان یک جامعه علمی برای حل مسائل علمی در آن محدود به استدلال می‌پردازند و از این طریق پارادایم الگوهایی از آن علم به وجود می‌آورد که می‌تواند الگوی پژوهش‌های بعدی باشد. اما سوال این است که آیا در جامعه‌شناسی این اتفاق می‌افتد؟ پاسخ خیر است زیرا برخلاف علوم طبیعی، علوم اجتماعی و به طور ویژه جامعه‌شناسی به منظور تکامل و پیشرفت نیاز به امکان انتخاب نظریه، روش، تفسیر و تحلیل دارد، زیرا موضوع بررسی‌اش یعنی انسان و جامعه انسانی دارای ویژگی‌های متغیر و تفسیرپذیر و بدون چارچوب استاندارد از قبل تعیین شده است. برخی صاحب‌نظران حتی به این هم اکتفا نمی‌کنند و مدل کوهن در علم را با رژیم‌های استبدادی مقایسه می‌کنند. با این اعتقاد که بواسطه اینکه پارادایم‌ها عمدتاً محافظه کار هستند، اجازه نقد توسط سایر پارادایم‌ها داده نمی‌شود و بنابراین پارادایم‌ها بسیار شبیه رژیم‌های استبدادی عمل می‌کنند. چنانکه در اینجا همزیستی با رقبا بسیار بعید است. از نظر این محققین حتی کوهن انتخاب پارادایم‌ها را به انواع نهادهای سیاسی تشبیه می‌کند چنانکه: «مانند انتخاب بین نهادهای سیاسی رقیب، انتخاب بین پارادایم‌های رقیب، انتخاب بین شیوه‌های ناسازگار زندگی اجتماعی است» (Kuhn 1970:94) به نقل از Walker, 2010:445. از نظر آنها در این تشبیه رقابت برای کنترل انحصاری حاکمیت، پس از تأسیس، این رژیم‌ها (پارادایم‌ها) رقابت را محدود می‌کنند و ادعاهای محدود خود را حتی در مواجهه با شواهد متناقض ادامه می‌دهند. تنها راه برای سرنگونی یک پارادایم، به گفته کوهن، از

طریق تحولات و انقلاب کامل است. از این رو عنوان معروف کتاب او، ساختار انقلاب‌های علمی است (Walker, 2010: 445).

ج) عدم وجود زبان مشترک در بین نحله‌های مختلف جامعه‌شناسی: چنانکه پیش از این اشاره شد بر مبنای رویکرد تامس کوهن پارادایم اصطلاح فراگیری است که چارچوبی را تعیین می‌کند که دانشمندان یک جامعه علمی برای حل مسائل علمی در آن محدوده به استدلال می‌پردازند. بنابراین پارادایم مجموعه‌ای از تئوری‌های‌ها و عقاید است که در بین یک اجتماع همبسته از صاحب‌نظران در خصوص مسأله، موضوع و روش ایجاد اشتراک می‌کند. به عبارتی کارکرد اصلی پارادایم ایجاد هم‌گرایی و اتفاق نظر است. اما آیا در جامعه‌شناسی این اتفاق افتاده است؟ به عبارتی و بطور مثال در گفتمان واقعیت اجتماعی که ریتزر از آن به عنوان یک پارادایم یاد کرده است این اشتراک دیدگاه در بین دو نحله اصلی آن یعنی تضاد و توافق وجود ندارد. با نگاهی به جدول شماره (۱) این موضوع قابل مشاهده است که در بین صاحب‌نظرانی که اعتقاد به وجود پارادایم در جامعه‌شناسی دارند، اشتراک دیدگاه وجود ندارد و هرکدام از آنها تقسیم‌بندی متفاوتی را برحسب نوع نگاه خود به موضوعات، نظریه‌های جامعه‌شناسی و روش‌های به کار گرفته شده در آنها ارائه کرده‌اند.

د) امکان حیات چند نحله فکری مختلف در کنار یکدیگر در جامعه‌شناسی و عدم حذف و جانشینی کامل پارادایم‌ها در جامعه‌شناسی برخلاف علوم طبیعی: همانگونه که توضیح داده شد یکی از ویژگی‌های پارادایم‌ها در رویکرد کوهنی و در مدلی که کوهن برای علم مدنظر قرار داده است جایگزینی یک پارادایم به جای پارادایم دیگر است. به عبارتی در منظر کوهن علم نه انباشتی، بلکه گسستی است و انباشت علم تنها در خود پارادایم صورت می‌گیرد. چنانکه برای نمونه فیزیک ارسطو به لحاظ ناتوانی از درک و فهم مسائل جدید جای خود را به فیزیک نیوتنی داد. اما تاریخ نظریه‌ها و رویکردهای جامعه‌شناسی نشان‌دهنده این موضوع نیست. چنانکه با مراجعه به جدول (۱) متوجه می‌شویم که مثلاً سه پارادایم مورد نظر ریتزر در جامعه‌شناسی یعنی واقعیت اجتماعی، تعریف اجتماعی و رفتار اجتماعی و نظریه‌هایی که در قالب هرکدام از آنها قرار می‌گیرند، همچنان و بدون جانشینی هیچکدام به جای دیگری وجود داشته و در کنار هم هنوز توسط جامعه‌شناسان مورد استفاده قرار می‌گیرند. تنها تفاوت این است که ممکن است برخی نظریه‌هایی که در قالب هرکدام از آنها قرار می‌گیرند در برهه‌ای از زمان کاربرد بیشتری داشته و محققان بیشتری به آن رجوع کنند.

در نتیجه‌گیری از این بخش باید گفت برحسب دلایل ذکر شده کاربرد مفهوم پارادایم را در جامعه‌شناسی با مشکل مواجه است. چنانکه هنگام تعریف علم جامعه‌شناسی نیز نکات ذکر شده نمود بیشتری پیدا می‌کنند. از نظر گیدنز: "جامعه‌شناسی عبارتست از مطالعه زندگی اجتماعی انسان، گروه‌ها و جوامع انسانی" (گیدنز، ۱۳۸۸: ۴)، بنابراین همچنان که پدیده‌های طبیعی موضوع مطالعه علوم طبیعی می‌باشند، پدیده‌های اجتماعی و از جمله رفتار گروهی انسان نیز موضوع مطالعه و تحقیق جامعه‌شناسی هستند (کوئن، ۱۳۷۲: ۹). تفاوت در این جاست، که برخلاف علوم طبیعی، از آنجا که انسان و زندگی اجتماعی او موضوع مطالعه جامعه‌شناسی هستند، و به واسطه داشتن فکر و تعقل، دارای رفتار غیرقابل پیش‌بینی، این خود موجب می‌گردد تا نتوان به قانون کلی و درازمدتی در مورد آنها دست یافت (کوئن، ۱۳۷۲: ۹). دیگر اینکه جامعه‌شناسی نسبت به علوم دیگر از نسبیّت بیشتری برخوردار است، یعنی در بسیاری از موارد در علوم اجتماعی نمی‌توان به یک قانون کلی و قطعی دست یافت. بنابراین هنگام مطالعه در هر موضوعی همواره باید احتمال و نسبیّت را در نظر داشت. به طور کلی اوضاع و احوال زمانی و مکانی بیش از هر علم در علوم اجتماعی و بوژه جامعه‌شناسی باید مدنظر قرار گیرد (کوئن، ۱۳۷۲: ۹).

بنابراین تمامی موارد بیان شده موجب می‌گردد که نتوانیم در جامعه‌شناسی صحبت از قوانین عام، قطعی و قابل تعمیم کنیم. قانونی که بتواند به عنوان یک الگوی کلی زمینه‌ساز تشکیل یک پارادایم باشد، پارادایمی که گروهی از دانشمندان یک عصر را، در یک علم با نام جامعه‌شناسی گردهم آورد. این درحالی است که اگر هم بتوان در اینجا صحبت از نحله‌هایی همچون واقعیت اجتماعی، تعریف اجتماعی و رفتار اجتماعی نمود، بازهم از یک طرف در درون هر یک از آنها شاهد بروز اختلاف نظرهای بسیاری هم از منظر روش‌شناسی و هم از منظر نگاه به زندگی اجتماعی انسانی هستیم و هم از طرف دیگر هم شاهد عدم رسیدن به یک قانون کلی و همیشگی. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت موضوع جامعه‌شناسی یعنی رفتار اجتماعی انسان، ذاتاً غیر قابل پیش‌بینی است و در نتیجه نمی‌توان، در مورد آن یک قانون کلی که قطعی بوده و قابلیت تعمیم جهانی را داشته باشد ارائه کرد، و همین موضوع نیز خود موجب می‌گردد نتوانیم صحبت از پارادایم، آن هم با ویژگی‌هایی که مورد نظر کوهن بوده است، بنماییم.

نکته مهم دیگر امکان حیات چندین نحله مختلف و چشم‌انداز مختلف جامعه‌شناختی در کنار یکدیگر و نه در معنای تحول پارادایمی کوهن، جایگزین یکدیگر، است. چنانکه می‌توان

گفت تئوری‌ها و به طور کلی دانش تولید شده در علوم همچون جامعه‌شناسی نه تنها وابسته به متن هستند و نسبی، بلکه به هیچ وجه، برخلاف علوم طبیعی، عصری و پارادایمی نیستند. زیرا در این علوم احتمالات مختلفی در مورد نظریات مختلف وجود دارد، از جمله بقای چندین تئوری و نحله مسلط فکری در کنار یکدیگر و حتی ممکن است یک نظریه یا یک نحله فکری تسلط خود را بر افکار اندیشمندان از دست بدهد، ولی این موضوع به معنای حذف آن از تاریخ رشته جامعه‌شناسی نیست، زیرا همین نحله یا نظریه ممکن است مدت‌ها در حاشیه باقی بماند ولی دوباره و بعد از مدتی به نظریه مورد قبول جامعه علمی تبدیل شود. تفاوت دیگر نحله‌های جامعه‌شناسی با علوم طبیعی، همچنان که گفته شد، امکان حیات چندین نحله فکری در کنار یکدیگر و نه همچون علوم طبیعی جانشین یکدیگر است. چنانکه ممکن است هر گروه از اندیشمندان جامعه علمی، به یکی نحله فکری تعلق داشته و با آن چشم انداز به دنیا و زندگی اجتماعی انسان نگاه کنند.

بنابراین می‌توان به دو نتیجه رسید؛ یکی اینکه نتایج علوم طبیعی به دلیل اینکه مبتنی بر زبان مشترک و عام جهانی هستند بنابراین چندان وابسته به متن نیستند، برعکس علوم مانند جامعه‌شناسی. دوم اینکه نتایج علوم طبیعی است که عصری هستند، به عبارتی نتایج این علوم ممکن است تا مدت‌ها مسلط باشند، ولی هنگامی که کشف جدیدی یا نتایج جدیدی به دست می‌آید، لزوماً می‌تواند به معنای ابطال نتایج قبلی باشد، مثلاً وقتی مشخص می‌شود زمین به دور خورشید می‌گردد. نتایج و نظریه قبلی مبنی بر گردش خورشید به دور زمین مسلماً باطل خواهد شد. ولی در علوم همچون جامعه‌شناسی اینکه عوامل خاصی ممکن است موجب فلان پدیده اجتماعی شوند نه تنها متنی هستند یعنی در جوامع مختلف متفاوت هستند (به دلیل عدم وجود زبان مشترک) بلکه این عوامل در دوره‌های متفاوت زمانی ممکن است بروز یابند یا کم و زیاد شوند، نه اینکه کلاً حذف شوند یا ابطال شوند و در نتیجه صحبتی در مورد آنها نشود. به عبارت دیگر نظریه تحول پارادایمی کوهن مبتنی بر علوم طبیعی است، که زبان این علوم همچون فیزیک یا شیمی، در هر جای دنیا یکسان است. اما وقتی صحبت از پارادایم به فرض مارکسیستی شود، براساس آنچه اندرو افروت برای جامعه‌شناسی در نظر می‌گیرد، چنین پارادایمی در دنیا وجود خارجی ندارد. بلکه دیدگاه مارکسیستی بر جامعه‌شناسی حاکم است. چنانکه هنگام ورود به هر دانشگاهی، شاهد خواهیم بود که در آنجا علاوه بر اینکه ممکن است بروی مکتب جامعه‌شناسانه خاصی کار شود، بقیه مکاتب نیز جایگاه خود را دارا می‌باشند. اما در فیزیک، در هیچ جای دنیا، دپارتمان فیزیکی را نمی‌توان یافت که فیزیک ارسطویی

در آن باشد. زیرا این نوع فیزیک در نگاه فیزیکدانان معاصر بی‌معنی است. از نگاه آن‌ها فیزیک یعنی فیزیک نیوتن. اما در تمام دپارتمان‌های جامعه‌شناسی، هم صحبت از فوکو است، هم آگوست کنت، هم زیمل، هم وبر. منظور این است که در دپارتمان‌های جامعه‌شناسی، آرای همه جامعه‌شناسان قدیم و جدید، و مکاتب مختلف وجود دارد. حال آنکه بعد از بحث نسبیت، دیگر فیزیک‌های قبلی نمود ندارند. بنابراین می‌توان گفت در علوم هم‌چون جامعه‌شناسی قطعاً تولید علمی انباشتی و بدون گسست و هم عرض می‌تواند باشد.

بر حسب دلایل ارائه شده کاربرد مفهوم پارادایم با نگاه تامس کوهن در جامعه‌شناسی صحیح به نظر نمی‌رسد، اما باید در نظر داشت که دو ویژگی از ویژگی‌هایی که کوهن برای پارادایم قائل است، که اتفاقاً همچنانکه شرح آنها رفت نظریه پارادایمی کوهن بواسطه این دویژگی بسیار مورد انتقاد قرار گرفته است بسیار با جامعه‌شناسی قرابت دارند. این دو ویژگی عبارتند از قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها و نسبی‌گرایی معرفتی. در ادامه به توضیح این دو ویژگی و چگونگی قرابت آنها با جامعه‌شناسی پرداخته می‌شود.

۵. قیاس‌ناپذیری، نسبی‌گرایی و جامعه‌شناسی

بر حسب ایده قیاس‌ناپذیری کوهن معتقد بود که طرفداران پارادایم‌های رقیب، مشغله‌های خود را در محدوده جهان‌های متفاوتی به انجام می‌رسانند (کوهن، ۱۳۸۷). بنابراین نمی‌توان به واسطه این تفاوت و تنوع چشم‌اندازها به مقایسه و داوری میان پارادایم‌ها پرداخت. اما کوهن به نسبی‌گرایی محکوم شد چون معتقد بود که برتری یک معرفت نسبت به معرفت دیگر را می‌توان تنها با توجه به معیارهای جامعه‌مربوط مورد قضاوت قرار داد (صمدی و هم‌متی مقدم، ۱۳۸۳). او می‌گوید: «معرفت علمی هم‌چون زبان ذاتاً مملوک مشترک یک گروه است و بنابراین ما برای فهم آن نیاز به دانستن ممیزات ویژه گروه‌هایی که آن را ایجاد کرده‌اند داریم» (کوهن، ۱۳۸۷).

در نگاه پژوهش حاضر هر دوی این ویژگی‌ها، یعنی قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها و نسبی‌گرایی معرفتی بر یک عنصر مشترک یعنی تأثیر متن و زمینه اجتماعی بر نوع معرفت ایجاد شده تأکید دارند. نتیجه‌ای که حاصلش تشابه دیدگاه با جامعه‌شناسی معرفت است. چنانکه هر دو ویژگی یاد شده را می‌توان در رویکرد جامعه‌شناسی معرفت به دانش تولید شده در هر متن اجتماعی دید. به عبارتی در جامعه‌شناسی معرفت، جامعه‌شناسان به دنبال کشف ارتباط میان معرفت (یعنی انواع مختلف نظام‌های فکری، اندیشه، فرهنگ، فرآورده‌های ذهنی، معرفت علمی، معرفت

دینی، معرفت فلسفی، معرفت سیاسی، معرفت حقوقی، هنر و غیره) از یک طرف و شرایط اجتماعی (مانند عوامل نهادی، ساختی، شخصیتی، فرهنگی و سیاسی، که می‌تواند در جوامع مختلف متفاوت باشند) از طرف دیگر هستند. جامعه‌شناسی معرفت می‌خواهد چگونگی این ارتباط را دریابد و فرایندی را که از طریق آن انواع معرفت شکل می‌گیرد و ثبات و تحول می‌یابد، را بررسی کند.

رویکرد جامعه‌شناسی معرفت، شامل تحلیل این مسأله است که چرا گروه‌های گوناگون، در دوره‌های خاص و تحت شرایط ویژه، بیشتر احتمال دارد که با مسائل و معضلات معینی درگیر باشند و این‌که چرا آنان احتمالاً با نقطه‌نظرات خاصی دست و پنجه نرم می‌کنند (توکل، ۱۳۷۰: ۱۳۴). این مطلب که چگونه معرفت به لحاظ اجتماعی تشخیص و تعیین می‌یابد، همان است که به مسأله "تعیین اجتماعی معرفت" موسوم است و مسائل اصلی و بلکه هسته مرکزی مباحث جامعه‌شناسی معرفت را تشکیل می‌دهد (علیزاده و دیگران، ۱۳۸۵: ۴۱). برحسب همین موضوع می‌توان گفت به نوعی دو موضوع قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها و نسبی‌گرایی معرفتی نیز تأییدکننده همین جریان هستند. زیرا برحسب ایده نسبی‌گرایی با تعیین اجتماعی معرفت روبرو هستیم و برحسب ایده قیاس‌ناپذیری نیز بواسطه تأکید بر انجام مشغله‌های فکری متفاوت، توسط جامعه علمی خاص در محدوده فکری خاص، بازهم شاهد تأثیرگذاری متن اجتماعی در نوع نگاه به جهان هستیم. بنابراین این ایده نیز خود به نسبی‌گرایی و تعیین اجتماعی معرفت ختم می‌شود. براین‌فی (۱۹۹۷) نیز معتقد است نسبی‌گرایی این موضوع را برجسته می‌کند که تفاوت‌های جداکننده افرادی که در چارچوب‌های مختلف فکر می‌کنند چنان عمیق است که تجربه‌ها و باورهای آنها از اساس باهم توافق‌ناپذیر است، زیرا معیار مشترکی برای اجماع در بین آنها وجود ندارد (فی، ۱۳۹۳: ۱۴۶). بر اساس آنچه ذکر شد می‌توان گفت با در نظر گرفتن رویکرد کهنی؛ بیش از اینکه مفهوم پارادایم با رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی قرابت داشته باشند، دو ویژگی‌ای که کهن برای مفهوم پارادایم در نظر می‌گیرد، یعنی قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها و نسبی‌گرایی است، که با جامعه‌شناسی قرابت دارد.

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

کوهن بر این باور بود که تکامل علم، در علوم طبیعی، تدریجی و تکاملی نیست، بلکه علم دستخوش انقلاب‌های دوره‌ای است که او آن را تغییر پارادایم می‌نامد. بر اساس ایده کوهن یک انقلاب علمی زمانی شکل می‌گیرد که دانشمندان با متقدانی مواجه می‌شوند که نمی‌توانند به

سوالات آنها در چارچوب پارادایم علمی که در آن فعالیت می‌کنند، و مورد پذیرش عموم نیز می‌باشند، پاسخ دهند. این درحالی است که همیشه هر پارادایمی منتقدانی دارد که غالباً کنار زده شده‌اند یا نادیده گرفته شده‌اند. هنگامی که تعداد مخالفان به شکل معناداری افزایش یافت، رشته‌های علمی با نوعی از بحران روبرو می‌شود و در خلال دوره بحران، ایده‌های جدید (و بعضاً ایده‌هایی که قبلاً نادیده گرفته می‌شدند) مورد توجه قرار می‌گیرند و سرانجام پارادایم جدیدی شکل می‌گیرد که پیروان خود را خواهد داشت و آنگاه نبرد بزرگ بین پیروان ایده جدید و قدیم روی می‌دهد. در این هنگام است که انقلاب علمی روی می‌دهد و یک پارادایم جدید جایگزین پارادایم قدیم می‌گردد. بنابراین پیشرفت علوم بواسطه انقلاب‌های علمی بوده است نه بواسطه تکامل تدریجی، البته او منکر انباشت علمی نیست، بلکه معتقد است این انباشت در داخل پارادایم صورت می‌گیرد، و بعد از هر پارادایم گسست وجود دارد.

براساس دیگاه کوهن پارادایم عبارتست از دستاوردهای علمی مورد پذیرش همگان که برای یک دوره زمانی، الگوهای مسائل و راه‌حل‌ها را برای جامعه علمی فراهم می‌آورد. بنابراین تئوری تحول عملی کوهن با محوریت مفهوم پارادایم، به منظور نشان دادن شیوه تحول علوم طبیعی بنا نهاده شد. اما اندیشمندان بسیاری از رشته‌های علمی از جمله جامعه‌شناسی سعی در تعمیم ایده او به حوزه مطالعاتی خود نمودند. این درحالی است که خود کوهن معتقد بود به کار بردن نظریه پارادایمی او و نیز مفهوم پارادایم در علوم اجتماعی صحیح نیست و اصولاً به وسیله این مفهوم می‌توان علوم اجتماعی را از علوم طبیعی تشخیص داد. از نظر او علت این موضوع عبارت بود از کثرت‌آرا در مورد یک موضوع واحد در این علوم و نیز چند مفهومی بودن و تفسیری بودن مفاهیم این علوم.

از نظر پژوهش حاضر و براساس چشم‌اندازی برگرفته از جامعه‌شناسی معرفت، کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی، براساس چهار عامل مهم با مشکل روبروست: تفاوت موضوع در علوم طبیعی با علوم انسانی؛ امکان انتخاب رویکرد و روش در جامعه‌شناسی در مقابل چارچوب استاندارد رویکرد و روش در علوم طبیعی؛ عدم وجود زبان مشترک در بین نحله‌های مختلف جامعه‌شناسی برای تشکیل یک پارادایم واحد؛ و بالاخره امکان حیات چند نحله فکری مختلف در کنار یکدیگر در جامعه‌شناسی برخلاف علوم طبیعی. براساس همین عوامل می‌توان گفت با توجه به اینکه موضوع جامعه‌شناسی معرفت تعین اجتماعی معرفت است، بنابراین از آنجا که هرچه معرفتی فراگیرتر و عمومی‌تر گردد از تعین آن کاسته خواهد شد، و همچنین با توجه به ویژگی اصلی پارادایم‌ها که تابع متن و شرایط نیستند و برعکس عصری، فراگیر و نیز

مبتنی بر علوم می‌باشند که دارای زبان جهانی مشترک هستند یعنی علوم طبیعی، بنابراین می‌توان گفت کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی با مشکل روبروست. اما از طرف دیگر می‌توان گفت نه خود مفهوم پارادایم، بلکه دو ویژگی که کوهن برای آن قائل است، یعنی نسبی‌گرایی معرفتی و قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها با موضوع جامعه‌شناسی معرفت یعنی، تعیین اجتماعی معرفت، دارای سنخیت می‌باشند. به عبارتی از نظرگاه جامعه‌شناسی معرفت مفهوم پارادایم از حیث خصلت‌های نسبی‌گرایی و قیاس‌ناپذیری با جامعه‌شناسی دارای تناسخ است، اما از حیث ویژگی تحول پارادایمی، که مبتنی بر انقلاب علمی می‌باشد، سنخیتی با جامعه‌شناسی ندارد و کاربرد آن با مشکل هستی‌شناسانه روبرو است. بنابراین از دید پژوهش حاضر بهتر است در علوم همچون جامعه‌شناسی به جای مفهوم پارادایم از مفهوم گفتمان استفاده شود، زیرا این مفهوم براساس بنیان هستی‌شناسانه‌اش در بستر و شرایط تاریخی خود قابل شناسایی است. و در منظومه تعاملات گفتمانی (وجود چند گفتمان در کنار یکدیگر) و در رابطه با شرایط اجتماعی و سیاسی قابل فهم و تحلیل است. چنانکه در هر دوره، عصر، جامعه و برای هر مقطع اجتماعی و سیاسی امکان وجود یک یا چند گفتمان هست، که منعکس‌کننده ویژگی‌های ساختاری و اندیشه‌ای حاکم بر فرد و جامعه هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. تقدیر و تشکر از زحمات و مشورت‌های جناب آقای دکتر غلامحسین مقدم‌حیدری و جناب آقای دکتر علیرضا منجمی. و جناب آقای دکتر علیرضا منصور (اعضای محترم هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) که در نگارش این مقاله بسیار یاری رساندند.
۲. دو نوع مسأله را می‌توان از هم تفکیک کرد مسأله نظری و مسأله اجتماعی. مسأله نظری حاصل انتقاد از نظریه یا کاربرد آن است و خاستگاه اصلی آن معرفت علمی است ((ساعی، ۱۳۷۸: ۳۵-۳۴).
۳. در پژوهش مسأله تحقیق از مشاهده ناسازگاری میان واقعیت و تئوری بر می‌خیزد (ساعی، ۱۳۸۷: ۳۳).
۴. در جامعه‌شناسی مفاهیم زیادی وجود دارند که این امکان را می‌دهند که بر اساس آنها بتوان دیدگاه‌های صاحب‌نظران را طبقه‌بندی، مرزبندی و سامان داد. مفاهیمی مانند تئوری، مکتب، گفتمان و برنامه پژوهشی. در ادامه ضمن تعریف این مفاهیم، همانندی‌ها و تمایزاتشان با مفهوم پارادایم بیان می‌شود. تئوری: کرلینجر معتقد است تئوری مجموعه‌ای از سازه‌ها (مفاهیم)، تعاریف و گزاره‌های به هم مرتبط است که از طریق مشخص ساختن روابط بین متغیرها با هدف تبیین و پیش‌بینی پدیده‌ها، دید نظام یافته‌ای از پدیده‌ها ارائه می‌کند ((کرلینجر، ۱۳۷۷: ۲۹). با در نظر گرفتن اینگونه تعاریف می‌توان

گفت پارادایم چیزی فراتر از تئوری است، چنانکه از یک طرف تئوری یکی از مولفه‌های اساسی پارادایم است، و از طرف دیگر، پارادایم بدون تئوری اصلاً مفهومی ندارد (توسلی، ۱۳۷۶). مفهوم پارادایم بسیار وسیع‌تر از تئوری است و می‌توان چنین تشبیه نمود که پارادایم چتری است که تئوری‌های متعددی را دربرمی‌گیرد. کوهن نیز پارادایم را وسیع‌تر از تئوری می‌بیند، از نظر او پارادایم علاوه بر اینکه تئوری‌ها را در خود جای می‌دهد نوعی راه و رسم پژوهش را نیز بیان کرده و روش تعلیم و شیوه آموزشی خاصی را برای تربیت نسل متخصصان آینده ارائه می‌کند (Klee, 1977, 130-135). مکتب: در مورد واژه مکتب باید گفت که این واژه برای گروهی از اندیشمندان به کار می‌رود که تئوری‌های مشابه هم دارند و برای تأیید نظرات خود گردهم می‌آیند (شعاری نژاد، ۱۳۷۵: ۱۲۴). معمولاً هر مکتبی حول یک اندیشه اصلی و به همت یک بنیانگذار تشکیل می‌شود و پیروانش اصول و ضوابط و نحوه تفکر آن را دنبال می‌کنند (توسلی، ۱۳۶۹: ۲۵). لذا مکتب با توجه به گرایش‌ها و نظریه‌های مختلف درونی‌اش نسبت به تئوری، کلی‌تر و عام‌تر است و تئوری بر خلاف مکتب، ساختی علمی دارد. تئوری از لحاظ تعمیم اصول و ترکیب، محدود و همیشه موقتی است و قسمتی از علم محسوب می‌شود مکتب، می‌تواند در درون خود چند نظریه را جای دهد. در مکتب صاحب‌نظران متفاوت با نظریه‌های به ظاهر متفاوتی وجود دارد. اما چون دارای استخوان‌بندی یکسان است در یک مکتب قرار می‌گیرند. که به همین دلیل و در این مورد مشابه مفهوم پارادایم می‌باشد. اما تفاوت مکتب با پارادایم در این است که مکتب قدیمی‌تر است و مفهوم پارادایم جدیدتر است (گنجوی، ۱۳۸۷). تفاوت دیگر اینکه همانگونه که گفته شد معمولاً هر مکتبی حول یک اندیشه اصلی و به همت یک بنیانگذار تشکیل می‌شود و پیروانش اصول و ضوابط و نحوه تفکر آن را دنبال می‌کنند، در صورتی که پارادایم اینگونه نیست و تنها مبتنی بر اندیشه‌های یک بنیانگذار بنا نمی‌شود (میرزایی ملکیان، ۱۳۹۳). گفتمان: به طور کلی گفتمان‌ها دارای سرشت، ماهیت و زمینه اجتماعی بوده و در بستر و شرایط تاریخی خاص ساختار می‌یابند (فرقانی، ۱۳۸۲: ۶۲-۶۱). فرکلاف معتقد است گفتمان مستقلاً و از طریق تحلیل ساختارهای یک متن قابل تحقق نیست. گفتمان در منظومه تعاملات گفتمانی و در رابطه با شرایط اجتماعی و سیاسی قابل فهم و تحلیل است (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۴). در هر دوره، عصر، جامعه و برای هر مقطع اجتماعی و سیاسی می‌تواند یک یا چند گفتمان وجود داشته باشند، که منعکس‌کننده ویژگی‌های ساختاری و اندیشه‌ای حاکم بر فرد و جامعه هستند. اساساً معنای پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در چارچوب گفتمان‌ها ساخته می‌شود. میشل فوکو نیز معتقد است که هر دورانی گفتمان‌های خاص خود را دارد و هر حادثه‌ای در درون گفتمان خودش قابل تحلیل است (بشیر، ۱۳۸۴: ۱۴). بنابراین باید تأکید کرد که گفتمان‌ها در بستر و جریان اجتماعی و تاریخی خود قابل شناسایی و فهم هستند. از نظر نویسنده پژوهش حاضر مفهوم گفتمان تقریباً شبیه مفهوم پارادایم کوهن است. اما تفاوت اساسی پارادایم با گفتمان این است که در پارادایم بین صاحب‌نظران اجماع وجود دارد. در واقع توافق بر سر برخی

نظریه‌ها پارادایم را شکل می‌دهد. اما در گفتمان توافق بین صاحب‌نظران معنا ندارد (شیخی، ۱۳۸۸). دیگر اینکه ریشه‌های اجتماعی مفهوم گفتمان بسیار بیش از مفهوم پارادایم است، چنانکه می‌توان گفت مفهوم گفتمان برساخته‌ای اجتماعی - سیاسی در حوزه علوم اجتماعی است و دارای بسترهای اجتماعی - سیاسی است، برخلاف مفهوم پارادایم که در حوزه علوم طبیعی بنا گذاشته شده است. بالاخره آخرین مفهوم مشابه، مفهوم برنامه پژوهشی از لاکاتوش (Lakatos) است. این مفهوم برخی اشتراکات را با مفهوم پارادایم دارد که یکی از مهمترین آنها این باور مشترک است که علم زمانی که توسط یک چارچوب نظری انحصاری تثبیت شود، کارآمدتر پیشرفت می‌کند (Walker, 2010: 436). برنامه پژوهشی به دنبال این است که پیشرفت در علم را مبتنی بر نظامندی و منطق کند (Yuann, 2007: 102). به نظر لاکاتوش مفهوم برنامه پژوهشی موجب می‌گردد تا دانشمند ضمن دوری از مفاهیم شک‌گرایی و نسبی‌گرایی بر اساس واقعیت‌های تاریخی عمل کرده و بر مشکلات ابطال‌گرایی مورد نظر پوپر فائق آید. به نظر لاکاتوش ابطال‌گرایی به دنبال رد نظریه و برنامه پژوهشی به دنبال محکم و مقوم کردن نظریه است (میلانی، ۱۳۹۲: ۱۲۱). به نظر نویسنده متن حاضر از بین این مفاهیم تنها مفهومی که امکان مقایسه با پارادایم را دارد مفهوم گفتمان است. با این تفاوت که پارادایم‌ها معمولاً جایگزین یکدیگر می‌شوند و طلوع یک پارادایم جدید به معنای افول یک پارادایم دیگر است. در حالی که گفتمان‌ها معمولاً می‌توانند در کنار یکدیگر به حیات خود ادامه دهند. ضمن اینکه گفتمان‌ها بر اساس تعریف‌شان وابستگی بیشتری به متن اجتماعی جامعه دارند و همین موضوع سبب می‌شود که نسبت به پارادایم، کاربرد بیشتری برای علمی مانند جامعه‌شناسی داشته باشند.

۵. برای درک جایگاه رویکرد کوهنی در توسعه علمی در فرایند تاریخی، اشاره به مقاله معروف ام. جی. مولاکای (M. J. Mulkay) یعنی سه مدل توسعه علمی ضروری است. مولکای (۲۰۱۰) سه مدل توسعه علمی را در زمینه جامعه‌شناختی ارائه کرد که آنها را به عنوان مدل باز بودن، مدل بسته شدن و مدل انشعاب مفهوم سازی کرد. ادعای اصلی مدل باز بودن که مرتون به طور سیستماتیک توضیح داده است این است که علم در جوامع باز که با هنجارهای دموکراتیک احاطه شده‌اند، توسعه می‌یابد. در حالی که مدل بسته‌ای که مدل کهنی در آن قرار می‌گیرد، اشاره به ارتدوکس‌های علمی دارد و توسعه علمی درست مانند انقلابی است که با سرنگونی یک رژیم ظالم به آن دست یافته است. ادعای اصلی کوهنی این است که؛ پیشرفت انباشته یک دانش علمی ناشی از باز بودن تمرین کنندگان آنها نیست، بلکه به طور متناقضی از بسته شدن فکری آنها ناشی می‌شود. به این معنا که یک علم معمولی توسط پارادایم هدایت می‌شود - توسط یک سری فرضیات مرتبط. اما آخرین مدل یعنی مدل انشعاب بر این ادعاست که به صورت منظمی دوره‌های مشکل‌ساز و جدید در پیشرفت علم ایجاد می‌شود و آنها به شبکه‌های اجتماعی از پیش تأسیس شده متصل می‌شوند. بنابراین، اعتقاد بر این است که هر تحولی که در یکی از شبکه‌ها قابل مشاهده است، به تحولات سایر مناطق مجاور مرتبط است (Firinci Orman, 2016: 48).

کتاب‌نامه

- آراسته‌خو، محمد (۱۳۷۰)، نقد و نگرش بر فرهنگ اصطلاحات علمی-اجتماعی، تهران: گستره.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۲)، پارادایم و جامعه‌شناسی، «نامه علوم اجتماعی»، شماره ۶.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۶)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سروش.
- ایزدی، فائزه و دیگران (۱۳۹۳)، «بررسی روند تحولات شبه پارادایم‌های جامعه‌شناسی دین»، معرفت، سال بیست سوم، شماره ۱۹۸، خرداد ۱۳۹۳، صص ۹۲-۷۷.
- بشیر، حسن (۱۳۸۴)، تحلیل گفتمان دریچه‌ای برای کشف ناگفته‌ها، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- بشیر، ژان (۱۳۷۰)، ایدئولوژی چیست، ترجمه علی اسدی، تهران: سهامی انتشار.
- پالمر، ریچارد (۱۳۷۷)، علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: نشر هرمس.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، گفتمان، پادگفتمان و سیاست، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- توکل، محمد (۱۳۷۰) جامعه‌شناسی علم، تهران: نص.
- توسلی، غلام‌عباس (۱۳۶۹)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: انتشارات سمت.
- ریترز، جرج (۱۳۸۵)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- ساعی، علی (۱۳۷۸)، روش تحقیق در علوم اجتماعی (با رهیافت عقلانیت انتقادی)، تهران: انتشارات سمت.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، درسهایی در فلسفه‌ی علم الاجتماع، تهران: نشر نی.
- شیخی، غفور (۱۳۸۸)، تشریح و تعریف اصطلاح پارادایم (<http://searches.blogfa.com/post-129.aspx>)
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۲)، تلاش نافرجام جامعه‌شناسان برای تعیین منزلت پارادایمی جامعه‌شناسی، نشریه مطالعات اجتماعی ایران، زمستان ۱۳۹۲، دوره هفتم، شماره ۴، صص ۵۴-۳۰.
- صمدی، هادی و همتی مقدم، احمدرضا، «انقلاب علمی: مروری بر زندگی و آرای تامس کوهن»، ضمیمه خردنامه همشهری، ۴ شهریور ۱۳۸۳ - شماره ۲۸.
- علیزاده، عبدالرضا و دیگران (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی معرفت (جستاری در تبیین رابطه ساخت و کنش اجتماعی و معرفت‌های بشری)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- علی پور، مهدی و حسنی، سید حمیدرضا (۱۳۸۹)، پارادایم اجتهادی دانش دینی (پاد)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۱۰۲ فلسفه علم، سال ۱۲، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

- فرقانی، محمدمهدی(۱۳۸۲)، راه دراز گذار، تهران: فرهنگ و اندیشه.
- فطورچی، پیروز. «نسبی گرایی معرفتی و فلسفه علم: بررسی آرای تامس کوهن»، مجله ذهن، تابستان و پاییز ۱۳۸۰، شماره ۶ و ۷.
- فی، برایان(۱۳۹۳)، فلسفه امروزمین علوم اجتماعی(با نگرشی چند فرهنگی)، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- کرلینجر، فرد(۱۳۷۷)، مبانی پژوهش در علوم رفتاری، ترجمه حسن پاشاشریفی و جعفرحقیقی زند، تهران: آوای نو.
- کنوبلاوخ، هوبرت(۱۳۹۱)، مبانی جامعه‌شناسی معرفت، ترجمه: کرامت‌اله راسخ، تهران: نشر نی.
- کونن، بروس(۱۳۷۲)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: انتشارات سمت.
- کوهن، تامس(۱۳۸۹)، ساختار انقلاب های علمی، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: انتشارات سمت.
- کوهن، تامس(۱۳۸۷)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه عباس طاهری، تهران: قصه.
- گنجوی، اشرف(۱۳۸۷)، نظریه در جامعه‌شناسی (<https://rasekhoon.net/article/print-7161.aspx>).
- گیدنز، آنتونی(۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- لیتل، دانیل(۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی بر فلسفه علم الاجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، موسسه فرهنگی صراط.
- مقدم حیدری، غلامحسین(۱۳۸۵)، قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی، تهران: نشر نی.
- ملکیان، مصطفی(۱۳۹۳)، چرا باید پارادایم داشت؟، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (<http://www.cgje.org/fa/news/26083>)
- میرزایی ملکیان، محمد(۱۳۹۳)، کلیاتی در خصوص نظریه‌ها، مکاتب و پارادایم‌های جامعه‌شناسی (<http://culture1394.blogfa.com/1393/12>).
- میلانی، جمیل(۱۳۹۲)، بررسی و نقد برنامه پژوهشی لاکاتوش به مثابه یک روش تحلیل در علوم سیاسی، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی، سال سوم، شماره ششم.

Burrell, Gibson and Morgan, Gareth(2019), Sociological Paradigms and Organisational Allalysis: Elements of the Sociology of Corporate Life, London, Reissued 2019 by Routledge(First published 1979 by Heinemann Educational Books).

Deshpande, Rohit(1983),Paradigms Lost: On Theory and Method in Research in Marketing, Journal of Marketing 47(4):101-110.

Firinci Orman, Turkan(2016), "Paradigm" as a Central Concept in Thomas Kuhn's Thought, International Journal of Humanities and Social Science, Vol. 6, No. 10; October 2016.

تحلیلی بر کاربرد مفهوم پارادایم در جامعه‌شناسی (مجتبی جهانگردی) ۱۰۳

- Gallifa, Josep(2018), Research traditions in social sciences and their methodological rationales, *Aloma* 2018, 36(2), 9-20.
- Grandy, R(2006), Thomas Kuhn, in Sahortasarker& Jessica Pfrifer(Eds), *The philosophy of science: An encyclopedia*(pp. 419-431). London: Routledge.
- Hoyningen-huene (2005),Kuhn, Thomas Samuel , in idwardcraing(Ed), *the shorter routledge encyclopedia of philosophy* (pp.533-534). London:Routledge.
- Klee, Robert(1997), *introduction to the philosophical of Science; Cutting Nature at Its Seams*. Oxford University Press.
- Kuhn, Thomas(1970), *The Structure of Scientific Revolutions (Second Edition, Revised)*. Chicago: University of Chicago Press.
- Kunn, Thomas S. 1977. *The Essential Tension*. Chicago: Uniuersity of Chicago Press.
- Larrauri Pertierr, Inaki Xavier(2020), Kuhn the Contextualist?, *Aristos* 5(1), 1-15, Retrieved from <https://researchonline.nd.edu.au/aristos/vol5/iss1/4>.
- Masterman, Margaret (1970), "The Nature of a Paradigm", in Lakatos, Imre: Musgrave, Alan, *Criticism and the Growth of Knowledge, Proceedings of the 1965 International Colloquium in the Philosophy of Science 4* (3 ed.), Cambridge: Cambridge University Press, pp. 59–90.
- Ritzer, George(2007), *The Blackwell Encyclopedia of Sociology*, published by Blackwell Publishing Ltd.
- Romero Marques, Heitor and et al(2019), THE CONCEPT OF PARADIGM IN THE SOCIAL SCIENCES:COUNTERPOINT TO THOMAS KUHN, *Revista DIREITO UFMS Campo Grande, MS | v.5 | n.1 | p. 65 - 76 | jan./jun. 2019*.
- Siegel, Harvey(1987), *Rrelativism Refuted: A Critique of Contemporary Epistemological Rrelativism*. Dordrecht: D. Reidel Publishing Company.
- Swerdlow, M.N. (2004). An Essay on Thomas Kuhn's First Scientific Revolution, *The Copernican Revolution. Proceedings of the American Philosophical Society*, 148 (1): 64-120.
- Thomas, Justine and Suleiman, Sanusi Mohammed(2019), Thomas Kuhn's Paradigm Shift and Social Science: ATheoretical Analysis, *International Journal of Comparative Studies in International Relations and Development*, Volume 5, Number 1 December, 2019.
- Walker, Thomas C(2010), *The Perils of Paradigm Mentalities:Revisiting Kuhn, Lakatos, and Popper, Perspectives on Politics*, June 2010, Vol. 8,No. 2.
- Wendel, Paul J(2008), "Models and Paradigms in Kuhn and Halloun", *Science & Education*, volume 17, pages131–141. Retrieved of (https://digitalcommonsotterbeinedu/cgi/viewcontent.cgi?article=1001&context=edu_fac).
- Yuann, Jeu- Jenq(2007); "Lakatos, A Methodologist Of Research Programmes Or A Philosopher Of Political Practices?", *NCCU Philosophical Journal*, Vol 18.